

فاهمخوانی ایده وماده دانشگاه در ایران

گفت‌وگو با مقصود فراستخواه به بهانه تجدید چاپ کتاب **سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران**

● **جامعه‌شناسی علم**



بیست درباره تاریخ و هویت دانشگاه، معمولاً از همان جنس گفت‌وگو درباره تاریخ و جامعه ایران است. طرح پرسش‌هایی نظیر اینکه چرا نهاد علم در ایران نتوانسته همان جایگاهی را بیابد که در تجربه تاریخی غرب پیدا کرده است؟ و همچنین طرح پرسش‌هایی پیرامون نسبت میان سیاست و علمیت، ریشه‌های تاریخی نهاد دانشگاه، نقش سنت، عرفان،

ایرانی را با جهان دیدم. در اینجا بود که با وزن سنگین تاریخ مواجه شدم که در قالب انواع باورها، ایدئولوژی‌ها و جریان‌های قدرت و ساختارها و فرهنگ مسلط، مانع تحولات و توسعه در ایران می‌شود.

آیا انتخاب عنوان کتاب مهم
تحت تأثیر این نگاه بود؟
به، سوانح ایام و روزگاران که
گریبان داشته‌ام مرا هم
سخت گرفته است. وزن ساختارها
از دست و پای عاملان انسانی
مردود می‌شود و نتوانی به نحوی
محدودکننده اعمال تجاوز خواهان
هستند. عاملان باید خیلی قدرت
فکری، ابتکار، نوآوری، مقاومت
ذهنی، روحی داشته باشند و حتی به

● نویسنده: مقصود فراستخواه
● انتشارات: نگارستان اندیشه
● تعداد صفحات: ۸۸×۷۸
● قیمت: ۱۳۰۰۰۰ تومان

زده است. بنابراین اینکه چرا در ایران دانشگاه‌ها توانستند به پایه‌های مشابه خود در غرب برسند، مسأله‌ای که این پژوهش‌ها بود که بیشتر به این محدودیتهای ساختارها مربوط می‌شد.

خاستگاه نهاد دانشگاه در غرب را شما به پیوند ساختاری دانشگاه با شهر، اصناف، بازرگانی، رقابت، مالکیت، پاپ و دولت‌های محلی نسبت می‌دهید. براین اساس آیا فقدان اینها در ایران بازگویی نهادی مهم‌بردار است؟ رقابت قدرتها، مهم‌ترین تفاوت تاریخی مسیر دانشگاه‌ها در ایران و غرب را کدام زده است؟

بله، این قیقا همان چیزی است که در فصل اول کتاب خلاصه‌ای از این کتاب شرح داده‌ام. دانشگاه در غرب خود را مستقر خوانده که با استقلال ظهور را حفظ کند. زمانی که استیلا تلاش داشته بر آن سلطه پیدا کند، با طبقات اقداری کشور متحد شده و در مقابل قدرت کلیسای ایستادگی کرده است. زمانی که دولت ملی سعی می‌کرد کنترل آن را برعهده بگیرد، حتی از طریق جلب نظر کلیسای مرکزی رم، در مقابل دولت‌های محلی که قصد سلطه بر آن داشته‌اند، می‌ایستاد. در عین حال از شاهزادگان جوانی که در دولت بودند کمک می‌گرفت و از همه بیشتر مخاطب دانشگاه طبقات اقداری، اجتماعی، صنفی و... در شهرها بودند که این

و چایگاه دانشگاه در تحولات مهماس
قوانی تاریخ و جامعه از منظر این نهاد
دید چاپ کتاب سرگذشت و سوانح
صرتی است تا این پرسش‌ها بار دیگر
در بازاندیشی قرار گیرند. این که از
دکتر مقصود فرستاده‌ها درباره آثار
به نام به شمار می‌آید، با تکیه بر هریافتی
سازگار از متن ششگانه از ساختارهای
تصادفی و سیاسی تحلیل می‌کند. در
خواه معتقد است سرنوشت دانشگاه
نی‌توجه به وزن و کثیف نتایج
دردت و استقلال جامعه مدنی توضیح داد:
تعمیم به دیگر نهادها ایرانی نیز باشد.

دانش دانشگاه به‌عنوان یک ارزش استکباری باشد به‌رغم می‌گفتند و نتیجه دانشگاه در واقعیت مردمان، سرمایه‌هایی داشت که می‌توانست مبادله آنها بماند و رشد داشت. میدان نیروها در غرب جای پاها و نتواعت و ظرفیت‌های بیشتری داشت و انتخاب‌های بیشتری پیش‌روی کنشگران دانشگاهی و غیردانشگاهی قرار می‌داد ولی در ایران چنین ظرفیتی وجود نداشت؛ کما اینکه ما در این زمان مدرن غرب نتوانستیم شاهد چنین صنعت و تولید مارا؛ باشیم که دانشگاه مدرن نیز از محصولات آن بود. این حال خودی که درست در هفت دهه زمان حصران ایرانی به غرب رفت و بودند ولی نتوانستند با ایده‌های خود چیزی شبیه آنچه در غرب روی داد، خلق کنند. بعدها کسانی مانند علی، داریا کبریا سیمایی، فروغی و... تلاش کردند دانشگاه ایرانی را تأسیس کنند و من در کتاب «استادان استادان» چه کردند؟ به‌عالمیت همین گروه می‌پردازم. زمانی که این آثار را در کنار هم مطالعه می‌کنید، می‌بینید در مجموع معادله برای کنشگران گروه چقدر دشوار بوده است.

در کتاب شما نوعی بدبینی به
نهادها و سنت‌های آموزشی ایران
از دوران آقایان وجود دارد و
به نظر می‌رسد موضوعاتی چون
استبداد تاریخی و غلبه تصوف بر
ماتن می‌داندید و هم‌زمان حرکت
به سمت اصلاحات را به جهت
دولتی بودن و ناهم‌زمانی جامعه با
الزامات دانشگاه مدرن، از عوامل
نکامی در دوران آقایان تاشی
برای ایجاد نهاد دانشگاه ایرانی
کرده‌اید. آیا جامعه ایران و نخبگان
آن مسیر بهتری برای کوتاه کردن
مسیر داشتند؟

سنت لزوماً مانع تحول نیست، بلکه هر چه ما تجربه، عمل و کار حتی نوآوری می‌کنیم در سنت است. اما اجازه دهید پرسشی در باب مقایسه دانشگاه ارسطویی و دانشگاه ایرانی را حتی تا سده شانزدهم هم عقب ببریم: زمانی که در اروپا «انقلاب علمی» رخ داد و دانشگاه‌ها تحت نفوذ دینی از انقلاب علمی به حقیقت در آمدن آن انقلاب علمی به وجود آمدند ولی چرا در ایران چنین چیزی در اولی و وسیع رخ نداد؟ انقلاب تقریباً همزمان با ایران عصر صفویه است و می‌دانیم که برخی از متفکران صفوی مانند عابدی امانت ریشه‌های مدرنیته ایرانی را از صفویه پی‌جویی می‌کنند. مگر در کتاب وضعیت سنت و پادشاهان با قدرت در ایران در از صفویه شرح داده‌ام.

که حداقل چهار عامل، ایران را در راه توسعه علمی و دانشگاهی محدود می‌کند. یکی اندیشه‌های الهیاتی بر تفکر عقلی سیطره دارد. نه اینکه تفکر الهیاتی بد است. اما تفاهار در غرب نگاه الهیاتی خودش یکی از زمینه‌های توسعه‌ی تئورپردازی بود و تئولوژی (الهیات) با تئوری مناسبت داشت. به این معنی که اولین زمینه‌های نظریه‌پردازی از خود دین از الهیات آغاز شد. در حالی که در ایران، در دوره‌های ساسانی و ساسانیان صفیانه منع رسمی نظریه‌پردازی عقلانی شد و فلسفیدن عقلی تحت تأثیر تصوف غالب گرفت. حتی فیلسوف مسلمان نظیر ابن رشد که تئوسافت ساحت عقلی را در کنار ساحت دینی دنبال کرد و تأکرات زیادی را در اندلس تجربه کرد و آثارش را سوزاندن و پاره‌پاره‌ی اروپاییان بودند که اندیشه‌های او بهره بردند. در ایران، غزالی با او اعتراضی را ابن رشد تحت الشعاع این امر عری قرار گرفت. دومین عاملی که بر عقلانیت تسلط پیدا کرد، مشرب صوفی گری و طریقت بود که باز در جای خود ساحت مهمی است اما متأسفانه در اینجا به نوعی فکر

این جهانی را تضعیف می‌کرد و غلبه ذوق، کشف و شهود بر کنجکاوی‌های علمی سایه افکنده بود. وقتی فردی تحت تأثیر این حالات شیرین هست، ساحت عقل کنجکاو و پرسشگر به حاشیه رانده می‌شود، چون صوفی پرسش‌های چندانی ندارد و بیشتر در حیرت است.

منظور شما این است که چه سنت
و چه تصوف به خودی خود و لزوماً
مانع تحول و توسعه نیستند، بلکه
تصلب و سیطره آنها بر ساحت عقل
و زندگی این جهانی مشکل ساز
شده است؟

بله، دقیقاً. الهیات و تصوف ساختارهای مهم ذهن را روح ما هستند اما خروج از این ساختارها از محدوده دوشستان و سلطه آن بر ساخت عقل و تجربه‌های بی‌جهانی، علم‌پورزی و یادگیری‌لغت‌ها از همدگر و رقابت برابری‌پیشرفت و توسعه است که مشکل سازماند. اگر این موارد در ساختارهای دوشستان نقش آفرینی می‌کردند، نتایج ساختارهای انسانی و تجربه‌های انسانی بایدی می‌آورد که می‌توانست موجب توسعه بشر شود. به هر حال به عمل سوم بیشتر که اشکال مختلف باسنادبود و اجازه نمی‌داد نهادهای علمی و معرفتی توسعه پیدا کنند. این استبدادها به شکلی که در ایران چهارم داشتند، اروپا نبود و در آنجا جامعه به‌رغم وجود درجات مختلفی از اقتدار و توازن و خودکامی‌ها، با استفاده از تعدد و تنوع نیروهای می‌نویسنده وارد میدان شدند و چالش‌های البته این مسیر برای اروپا خطی نبود اما عاملان در مجموع برای بسیاری از جوامع در آن زمان داشتند. مضمون چهارم اساساً انحطاط عقلی در خود جامعه بود، محرومیت از یک دوره رونق و شهرهای پرآکنده در سوادجغرافیای بزرگ و پرحداده، روح تحرک را به‌یاد همبستگی‌های اترانیک، ضعف کوفی‌بوده‌های مدنی، ... همه موالتی بود که به ساختارهایی امکان سلطه می‌دادند که با دانسته جدید و تجربه‌های جهانی‌نگانه بودند. بنابراین در ایران نمی‌توان از موانع ساختاری چشم پوشید و صرفاً تشنگان را زاده‌گیرنده سرزنش کرد. مشکل که چرا نتوانسته‌اند دانشگاه‌های بسازند، در انباشته‌های موفق جهانی بسازند، در کتاب، ضلَب ساختارها و جدال تشنگان را با ساختارها شرح داده شده است.

شما موضوعی مثل صوفی‌گری
را به نوعی از موانع توسعه بر

می‌شمارید ولی ما شاهدیم در
برخی از مفاهیم جدید مثل
توسعه پایدار دقیقاً برخی از
رویکردهای صوفیانه منظر قرار
دارد. موضوعاتی مثل تاب‌آوری
یا مراقبت و... آیا نمی‌توانستیم
با وجود عرفان به صورت‌های
دیگری از توسعه ببندیشیم؟

در پاسخ قبلی گفتم تصوف لزوماً توسعه‌یافته نبود، اما در دنیای توسعه‌یافته نبودن معنوت‌ها و نشانه‌ها و ظهور و بروز متون و متون‌های پی‌پی‌بی. توضیح دادم که سطره ساخت صوفی‌گری بر ساحت عقلی و طبقات آن هست که مشکل ساز روپا از آموزه‌های عرفانی برای مراقبت این استفاده می‌کند درست است اما نوعی بررسی موضوع از اواخر مسیریست. اکنون که جهان پس از چندین سال گذشتن از یک شوک و فراوانی سبزی از توسعه، رشد و تولید را طی کرده، حالا متوجه موضوعاتی نظیر ظهور، از بین رفتن و منابع طبیعی شده و حتی از برخی قرانته‌های تازه صوفیانه یا معانی سنتی می‌خواهد برای این کار کمک بگیرد. این در شرایطی است که تجربه پیشرفت این جهانی را سر گذرانده‌اند و تلاش دارند یا سبک‌های تازه‌ای از تمدن و از زمین، الهیات، از سنت و از زمین و دریا و خاک مراقبت کنند. این مسئله اهمیت دارد اما به آن می‌میریم یا مانده‌ایم. حالا نمی‌توانیم یکسره بپایندش اما آخرش به تصوف و به الهیات برگشتید. به برگشتن‌ها به کلی دست‌انوار علمی، تمدنی، نمورکاسی و اخلاقی مدنی. در بهترین حالت آنچه اکنون طرح می‌کنیم، سبک شامل سوناستالی، از رهبرین سرشته و آثارات‌مان است. در شهر عرفان روستاها و زندگی قدیمی را نمی‌کنیم اما یک روز همه علمای بدون این امکانات تمدنی، علمی، تاریخی و حقوقی در روستاهای فاقد برق، رمانگاه، دارو، پمپ، ماشین و...

در ایران به وجود آمد. قبل انقلاب اولین دانشگاه‌ها را دولت ایجاد کرد و کنشگران دانشگاهی هم با پول و منابع دولتی تأمین می‌شدند و البته بعدها با بودجه‌های نفتی بیش از پیش وابسته به دولت شد.

در کتاب شما دانشگاه تهران
هم زمان به مثابه یکی از
دستاوردهای مهم نوروزی و
نیز به عنوان نهادی که از ابتدا
در درون دولت اقتدارگر شکل
گرفت، توصیف می شود. این که
به دلیل امرانه بودن مدیرانسیون
و ستیز دولت با نهادهای سنتی
با جامعه دیگران چنان شد
شایدیم همین دانشگاه در
دوره‌های آتی به جامعه نزدیک‌تر
می شود در بسیاری از موارد اگر
نگوییم پیش‌از آن‌که دست کم در امتداد
صدای جامعه قرار دارد. آیا این را
نمی‌توان نشانه‌ای برای گسست
دانشگاه از کژکارکردی آغازین
دانست؟

[illegible]

بارنهادهای دیگر را نباید بردوش دانشگاه گذاشت

چمن‌های مختلف همکاری می‌کنند در مقایسه‌ای که مشارکتی در این فعالیت‌ها نداشته‌اند، این مدیران و برنامه‌ریزان بهتری می‌شوند. این معمولاً شهروندان، مدیران، کارآفرینان خلاق‌تر و اترتی می‌شوند.

عمدتاً تالی شاهد مهاجرت این گروه از دانشجویان در سال‌های اخیر هستیم. در حالی که در گذشته این جمعیت به بدنه بروکراسی و مدیریت کشور کمک می‌کرد. آیا هنوز می‌توان به تأثیرگذاری آنها امید داشت؟

المطالع به این دلیل نتیجه سربازدهم که در بسیاری از دلگویی تحول خواهی در ایران مبتنی بر مهاجرت است. روزنامه‌ها، نهادهای اجتماعی و نخبگان مهاجران به‌دکتر ضرورتی را دنبال کردند و در نهایت این نخبگان گشت خود به سرزمین به‌فکر بازگشت آنها و پویایی‌های تازه می‌شوند. اکنون نیز باید درباره تلاش و کردار علمی، فنی و توسعه‌ای داشته باشند. هرچند که تلاش برای بسترسازی ماندن آنها اهمیت دارد. به‌رحال باید امکان اقامت برای ایرانیان در کشور فراهم شود. به‌طور کلی برای به‌دانشگاه کارکرد خود را درستی انجام دهد و به‌دانشجویی بپایانند اگرچه که انتظار دارند به‌دانشگاه استقلال دانشگاهی و آزادی عمل به‌دانشگاه باشد و حمایت‌های کافی از دانشگاه مربوط به منابع مورد نیاز انجام شود. شرح مبسوطی به‌مدل‌های جهانی در کتاب «دانشگاه و آموزش: منظره جهانی و مسأله‌های ایرانی» آمده است. بن‌حال در خود کنشگران دانشگاهی نیز ابتکاراتی ارتباط با مناسبات جامعه و استفاده از منابع و راه‌های سرباز اجتماعی، شهری، منطقه‌ای و محلی پاسخگویی‌های علمی وجود داشته باشد. که فقط یک بازوی اجرایی تخصصی نیست بلکه از یک انسان اجتماعی طبعاً این است که چشم‌پوشان نقد جامعه باشد تا بتواند شرایط تحول و ایران را فراهم آورد. انواع مدل‌ها، راه‌ها و فنون در کتاب «علوم انسانی و مسأله تأثیر اجتماعی» انید، ببیند.

به‌رغم وابستگی تاریخی مالی دانشگاه به نظم سیاسی و کمتر‌بیار در ایران لاینحل باقی ماند؛ شاهد نقش جانشین‌وار دانشگاه به جای نهادهای حوزه عمومی بودیم که بعدها به تداوم تنش میان دانشگاه، دولت و جامعه در تاریخ معاصر ایران انجامید. آیا این بارگذاری بر دانشگاه را شما درست ارزیابی می‌کنید و آیا دانشگاه اساساً سرنوشتی را باید برای خود قائل باشد؟

سؤال بسیار مهمی است و شخصاً به چنین وضعیتی در دنیا هم گذشته هم بارها بحث کرده‌ام و نوشتها دارم. دانشجویی در فقدان احزاب و نهادهای مدنی، عمل کشیدن بار اضافی فعالیت‌های مدنی شدن، که بار گروه‌های دیگری را بر دوش می‌آورد، است. این شده جنبه‌های دانشجویی هزینه زیادی بدهد و اضافه نیست. درست است که این جنبش بزرگ‌تره خوبیست انتظار می‌رود منشأ آزادی خواهی و خواهی باشد اما نباید بار محافظه‌کاری و توقیفی بودن را بر دوش بکشد و به محملی رایگان برای اجرای فرورودده عملی ایران مبدل شود. دانشجویان جامعه‌پذیری جامعه ایران نسبت به جامعه‌پذیری سیاسی لزوم انتظار زیاد و بی‌جایی است که تمام کسری‌های به بار راعده‌ها دانش‌گانه بگذاریم. البته انتظار می‌رود نگاه همیشگی از انسان و جامعه دفاع کند و نوعی نگاه مسخ‌شده، آزادی، شفافیت، مشارکت و ... در ذیبال کند ولی نباید تاوان محدودیت‌های عاقلی را بدهد و لازم است فکری برای ضعف آن ها کرد.

به از علم و دانشگاه انتظار می‌رود این است
جامعه‌های زبان بخشی کند و از طریق راه حل‌های
علمی، فنی، تخصصی و بین‌رشته‌ای در تقابل
بهای اجتماعی از جمله در حوزه‌های سیاسی
بی، اقتصادی و... دخیل باشد ولی دانشجویان که
ترین سرمایه‌های آینده ایران عزیز هستند نباید
تله پیشرنده مقاصد سیاسی گروه‌ها شوند. البته
ساق متعدد اینچاپ نشان داده دانشجویان که
قالت فعالیت‌های دانشجویی، صنفی، اجتماعی
یکی و مدنی مشارکت کرده‌اند، در موضوعات علمی
نوعاً موفق نبوده‌اند و این امر سبب شده مسائل
صاری را هم با خودگامی بیشتری دنبال کنند. در
«تاریخ هشتادساله دانشکده بین‌رشته‌ای»
ن داده‌ام چطور در دانشکده دانشجویان که



عکس: ابو الفضل نسائی / ایران